

اعلیحضرت، با یستی پدرشان را فراموش کنند!

علی ابوالحسنی (منذر)

● بسیاری از واقعیات تاریخ معاصر را باید در سینه‌ها جستجو نمود، بازگویی برخی خاطرات که تاریخ شفاهی نامیده می‌شود، امروزه، رونق یافته است. مقاله‌ای که پیش روی شماست، ناگفته‌ای است از تاریخ معاصر ایران در خصوص نخستین دیدار و گفتگوی محرمانه محمد رضا شاه و محمد علی فروغی با حاج شیخ حسین لنگرانی.

ارتشبد حسین فردوست، چهره مشهور رژیم سابق، و دوست و همراز دیرین محمدرضا پهلوی. در خاطرات خویش، از چند شخصیت سیاسی، اجتماعی وابسته به جناحهای چپ و راست یا مستقل یاد می‌کند که محمدرضا در اوایل سلطنت خود با آنان دیدار و گفتگوی محرمانه داشته است. «پس از شهریور ۲۰، به دستور محمدرضا، روابط شخصی پنهانی او را با افراد مختلف، مانند دکتر فریدون کشاورز و دکتر مرتضی یزدی (سران حزب توده)، دکتر کریم سنجابی، دکتر مصطفی مصباح‌زاده، دکتر منوچهر اقبال، مورخ الدوله سپهر، شیخ حسین لنگرانی و غیره، برقرار می‌کردم» فردوست البته خود، صرفاً واسطه تنظیم ملاقاتها بوده و در مذاکرات، حضور چندانی نداشته است، و اگر هم در مواردی حضور داشته، مطلبی از محتوای آن مذاکرات به دست نداده است. خاطرات دکتر قاسم غنی نیز، حاوی شرح ملاقاتها و گفتگوهای دوستانه و خصوصی محمدرضا، در همان سالها، با کسانی نظیر علامه قزوینی و دهخداست که البته بیشتر روی مسائل تاریخی و ادبی دور می‌زده است.

روشن است که محمدرضا، در سالهای نخست سلطنت (به علل گوناگون، همچون ضعف خود و قدرت چشمگیر مخالفین، و شدت احساسات ضد دیکتاتوری در مردم رسته از یوغ استبداد رضاخانی، و نیز اشغال خاک ایران توسط قشون روس و انگلیس که در اوایل امر، حتی تخت و تاج خاندان پهلوی را نیز مورد تهدید جدی قرار داد) حال و مجال پرداختن به بسیاری از اقدامات اواخر سلطنت خویش را نداشته و «قدرت مطلقه پس از کودتا» و «افسون عموسام!» آن گونه که بعدها دیدیم، هنوز او را آن سان فاسد و تبهکار نساخته بود. در تلقی عمومی، گفته می‌شد که محمدعلی شاه (یعنی رضاخان) رفته و احمدشاه (یعنی محمدرضا) جای او نشسته است.

شرح این مطلب فرصت دیگری می‌طلبد و به هر حال، چنانکه در نوشته فردوست خواندیم، یکی از کسانی که محمدرضا در اوایل سلطنت، با وی دیدار و مذاکرات خصوصی داشته است، مرحوم حاج شیخ حسین لنگرانی بوده است. محتوای مذاکرات لنگرانی با شاه، و فضای حاکم بر آن دیدارها چه بوده است؟ اردشیر آوانسیان، نماینده حزب توده در مجلس ۱۴ که همراه جمعی از وكلا و روزنامه نگاران مبارز در یکی از ضیافتهای دربار حضور داشته، برخورد لنگرانی با شاه و نخست وزیر وقت (ساعد) را چنین توصیف می‌کند: «آقا شیخ حسین [لنگرانی] با شیوه خود شروع کرد با ساعد نخست وزیر وقت بحث کردن. او داد می‌زد، شاه هم زیاد کوشید آقا شیخ حسین را ساکت کند و بین او و ساعد را آشتی بدهد، اما کوششهای شاه به جایی نرسید، آبروی شاه رفت و ناراحت شد. مجبور شد پاشده و برود، با حضار خداحافظی کرد و رفت. رفتار شیخ حسین، شاه را زیاد عصبانی کرد. موقع برگشت من اتوموبیلی نداشتم. آقا شیخ حسین مرا دعوت به اتومبیلیش کرد، من هم سوار اتومبیل شکسته او که برای حمل کلو و

خیار مناسبتر بود شدم. در راه شیخ پرسید: «چطور بود؟ به او گفتم: از اینکه بلند بلند در حضور شاه با ساعد صحبت می‌کردی بسیار خوشم آمد، اولاً این علامت بی‌اعتنایی به شاه و ساعد بود که خود معنی خاصی داشت. دیگر اینکه مخالفت خود را تو با رژیم نشان دادی، اما یک چیز را نپسندیدم و آن اینکه تو به جای اینکه مطالب مهم سیاسی را مطرح کنی چسبیده بودی به مسائل کوچک و ناقابل. بحث آقا شیخ با ساعد در باره این بود که در شهرداری دزدی می‌کنند. آقا شیخ مثل همیشه پدرا نه می‌گفت: آقا، شما نمی‌دانید...»

داستانی که ذیلاً می‌خوانید حکایتگر محتوای مباحث و مذاکرات انجام شده بین شاه و حاج شیخ حسین لنگرانی در یکی از همان ملاقاتهای «شخصی پنهانی» شاه با لنگرانی (و شاید اولین آنها) است که بوضوح نشانگر برخورد اصلاحی و مستقل روحانیت شیعه با قدرت حاکمه وقت بوده، و تا حدودی، تبیین‌کننده این حرف دیگر فردوست است که می‌نویسد:

«با فرار رضاخان، روزنامه‌ها و نشریات کشور به افشای دوران سلطنت او پرداختند و در صدها شماره صدها و هزاران مطلب علیه او منتشر شد، که در اوج ناسازگویی به رضاخان بود و اکثر اعمالی که طی دوران حکومتش انجام شده بود افشا شد. این جو، سالها به طول کشید. گاهی من این قبیل روزنامه‌ها را برای محمدرضا می‌بردم. او می‌دید و حرفهایی می‌زد که با شناختی که از او داشتم می‌دانستم حرف خودش نیست؛ بسیار سنجیده تر و منطقی تر از شخصیت محمدرضا بود. او گفت: «اینکه فلان روزنامه توقیف شود یا حتی تذکر داده شود، هیچ لازم نیست؛ زمان خودش مسئله را حل خواهد کرد و مردم از این حرفها خسته خواهند شد. شغل من ایجاب می‌کند که تحمل همه چیز را داشته باشم...»

اکنون شرح داستان:

آقای حاج ابوالفضل مرتضی لنگرودی، از سیاسیون و مبارزین کهنسال، و از همفکران و هم‌زمان دیرین مرحوم طالقانی و شهید مطهری (در مسجد هدایت و مسجد الجواد علیه السلام) هستند که سابقه مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی ایشان به سالهای بعد از شهریور بیست باز می‌گردد. در این باب، به عنوان نمونه، می‌توان به مجله وزین و انقلابی «گنج شایگان» اشاره کرد که در سال ۱۳۲۲ با صاحب امتیازی و سردبیری آقای مرتضی منتشر می‌شد و کسانی چون سید غلامرضا سعیدی و مهندس بازرگان در آن مقاله می‌نوشتند و دو سه ماه پس از انتشار پنجمین شماره آن (سال اول، مهر ۱۳۲۲ ش)، آقای مرتضی به علت مقاله تندتی که علیه مستشاران آمریکایی در مجله نوشت و کودتاگران ۲۸ مرداد را سخت خشمگین ساخت، توسط فرماندار نظامی وقت تهران (تیمور بختیار) دستگیر و به زندان افتاد و پروانه مجله نیز برای همیشه لغو گردید.

راقم سطور در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۳ شمسی توفیق یافت که ساعتی چند را در منزل جناب مرتضی با ایشان به گفتگو بنشینم. ایشان ضمن شرح سوابق آشنایی و ارتباط خود با آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی، به مبارزات پیگیر لنگرانی با دستگاه رضاخانی (که حبسه، دربدریها و تبعیذهای مکرر آن مرحوم را در دوران دیکتاتوری بیست ساله به دنبال داشت) اشاره کرده و بر آشنایی دقیق و وسیع آقای لنگرانی با

ماهیت و عملکرد رجال سیاسی کشور در عصر پهلوی تا کید نمودند و افزودند که ما، در این زمینه ها، از ایشان اطلاعات سودمند و ذیقیمتی کسب می کردیم.

آقای مراضی، با اشاره به قضایای شهرپور بیست گفتند: بعد از شهرپور بیست و رفتن رضاخان، آقای لنگرانی جزء تیمی بود که علیه خانواده پهلوی و سلطنت این سلسله، با هم اتحاد کرده بودند و کسانی چون قوام السلطنه و سلیمان میرزا و... از دیگر اعضای سرشناس آن تیم به شمار می رفتند. در آن وقت، رئیس الوزرای مملکت محمدعلی فروغی بود. فروغی، اساس کار و فعالیت سیاسی خویش را بر دو جهت عمده قرار داد، که می توان از آن به عنوان وجه مهم سیاست خارجی و داخلی او یاد کرد.

در سیاست خارجی، فروغی کوشید ورود روس و انگلیس به ایران را از حالت خصمانه و جنبه تجاوز بیرون آورد و به آن، صورتی دوستانه بدهد، تا نکویند جنگیدیم و ایران را گرفتیم! (و در نتیجه، تخلیه کشور از قشون آنها پس از خاتمه جنگ جهانی، با مشکل روبرو شود). او از روابط صمیمی و مستحکمی که با انگلیسها داشت بهره گرفت و به وسیله انگلیس و امریکا موفق شد نظر خود را عملی کند و نتیجتاً قرار داد سه جانبه ای بین روس و انگلیس و ایران (که بعدها امریکا هم به آن پیوست) تنظیم گردید که بر اساس آن مقرر شد قشون متفقین شش ماه پس از خاتمه جنگ ایران را ترک کنند. این، پایه و جهت عمده سیاست خارجی فروغی بود که به عقیده من . در مجموع نیز . به نفع کشور تمام شد. در سیاست داخلی هم فروغی کوشید مخالفین متفذ سلسله پهلوی را متقاعد کند که از مخالفت خود دست بردارند و با او و دولت همکاری کنند. فروغی در اجرای مقصود اولش . عقد قرارداد بین ایران و متفقین . موفق شد ولی در انجام مقصود دیگری . جلب نظر مساعد مخالفین دربار و دولت . توفیقی حاصل نکرد...

حال باید دید که نحوه اقدام فروغی در متقاعد ساختن مخالفین به همکاری با دولت و دربار چگونه بود؟ در اینجاست که من باید یک خاطره بسیار مهم را برای شما بازگو کنم. در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ سلطنت رضاخان به پسرش محمدرضا منتقل شد، و من خود شاهد رفتن او به مجلس شورا و حضور قشون روس و انگلیس در دو طرف مسیر (خیابان شاه آباد سابق / جمهوری فعلی) بودم. در همان اوایل سلطنت محمدرضا، که فروغی نخست وزیر بود، یک شب آقای لنگرانی به من و برادر بزرگم، مرحوم علینقی مراضی لنگرودی، گفت: شما بروید خانه شام بخورید و بعد ساعت ۱۰ شب بیایید اینجا که باید تا صبح، همین جا در اتاق مجاور، بیدار و گوش بزنگ، حاضر باشید. اما سیگار نباید بکشید! سرفه نباید بکنید! در اتاق را باز و بسته نمی کنید و هیچ حرکتی از خود بروز نمی دهید و جوری عمل می کنید که نفهمند در این خانه غیر از من کسی دیگری نیز هست! زیرا امشب ملاقات مهمی دارم و قرار شده است که فقط من در این خانه باشم. صحبت سیگار نکشیدن که شد، برادرم (که شدیداً سیگاری بود) گفت: آقا تکلیف مالایطاقی می کنید؟ من چطور سیگار نکشم؟! لنگرانی گفت: خواهش می کنم آقای مراضی، شوخی را بگذارید کنار! من دارم جدی با شما صحبت می کنم. هیچ حرکتی که کاشف از حضور شما در این خانه باشد، نباید صورت بگیرد، پرسیدم ملاقات با چه

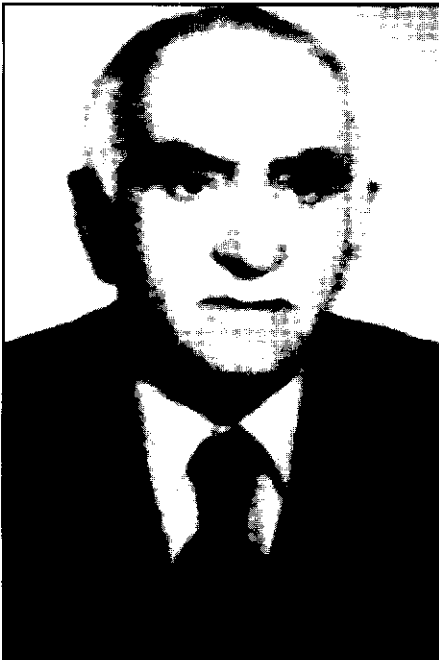
کسی است. گفت: شاه و فروغی، امشب به منزل ما خواهند آمد و شما در اتاق مجاور، شتونده حرفها و بحثها خواهید بود.

من و برادرم به خانه رفتیم و شام خوردیم و ساعت ۱۰ به خانه مرحوم لنگرانی بازگشتیم. هیچ کس آن شب در منزل ایشان نبود و برادرانش را هم فرستاده بود رفته بودند. تنها، روی اطمینان و اعتماد بسیاری که به ما داشت، به ما گفته بود بیایید و بمانید (من سالها در خانه ایشان رفت و آمد داشتم و وقتی که مریض شده بودم در خانه اش خوابیده بودم و مادرش از من مثل فرزند خودش پذیرایی و پرستاری کرده بود. برادر دیگرم مرحوم شیخ محمد حسین افصح نیز از دوستان و همزمان دیرین وی بود). ما گوش به زنگ صدای در بودیم و لنگرانی هم . که لباس سفیدی پوشیده عبا نازکی بر دوش انداخته و خیلی خوش تیپ و زیبا شده بود. انتظار می کشید. ساعت حدود یک بعد از نیمه شب بود که زنگ در زده شد. خود مرحوم لنگرانی رفت و در را باز کرد و با کمال احترام و «بفرمایید، بفرمایید»، آقایان را از راهرو و بیرونی و راه پله عبور داد و به اتاق آورد. وقتی نشستند، لنگرانی گفت:

من مجزوم و کارهایم را خودم انجام می دهم (راست هم می گفت). جای را خودم درست کرده ام. اگر اعلیحضرت رغبت دارند برایشان بریزم، و اگر نه، اصرار نمی کنم. شاه گفت: نخیر؛ می خوریم، می خوریم! لنگرانی برای فروغی و شاه چای ریخت و آنها هم نوشیدند. پس از صرف چای، فروغی باب سخن را گشود و چنین گفت: آقای لنگرانی، مملکت در شرایط بسیار سخت و دشواری قرار گرفته است. قشون اجنبی به کشور ریخته، قحط و غلا و اینها هم پدید می آید. در این شرایط، که مملکت در خطر، و مردم سخت در فشارند، ما موظفیم برای نجات کشور از این وضع بحرانی کوشش کنیم و گله ها و کنورتپهای پیشین را فراموش نماییم. اعلیحضرت در اختیار تمام ملیون هستند. ایشان تشریف آورده اند و همین تشریف فرمایی ایشان به منزل شما، گواه آن است که برای نجات کشور به شما متوسل شده اند و کمک می طلبند. وقت گله گذاری همیشه محفوظ است و می توان بعداً به آن پرداخت. من از آقای لنگرانی خواهش می کنم گذشته ها را فراموش کنند و با اعلیحضرت و دولت همکاری داشته باشند. مرحوم لنگرانی گفت:

همان طوری که فرمودید این یک وظیفه عمومی است. همه باید در این شرایط حاد و حساس دست به دست هم بدهند و مملکت را نجات دهند. اما خوب، نسبت به شرایط گذشته هم نمی شود سکوت کرد! ملت ایران از گذشته رنج دیده و صدمه کشیده اند. مردم آزادخواه و رجال وطنخواه . همگی . با کشته شدند و یا در گوشه زندانها بوسیدند. از خفقان دوران بیست ساله، که ما نمی توانیم یاد نکنیم! برای رسیدن به هر توفیقی اصلاحی، لزوماً بایستی گذشته مورد توجه و بررسی قرار گیرد. ببینیم چه کرده بودیم که وضع این طور شد؛ دیگر نکنیم!

بنابراین، اعلیحضرت اگر بتوانند پدرشان را فراموش نکنند مسئله حل است و مشکلی وجود ندارد، و تمام قوای ملی در اختیار ایشان خواهد بود (مقصود لنگرانی، آن بود که شاه، حساب خودش را از پدرش جدا کند و هر چه مخالفین به



● آن مقدار از اراضی بی را که تعدادی از رودخانه های فرعی هیرمند از طریق آن اراضی می آمد و به استان سیستان می ریخت و آن استان را مشروب می کرد، و در نتیجه این امر، سیستان (کشور نیمروز) انبار گندم ایران لقب گرفته بود، به افغانها واگذاشت و بر اثر آن منطقه سیستان خشک شد و سیستانی و بلوچستانی در زمان پدر شما، دیگر نان نداشت بخورد و علف خورد!

● نتیجه مذاکرات نهایتاً به صورت اولین نطق شاه درآمد که پس از رسیدن به سلطنت، در سال ۱۳۲۰ از رادیو ایراد کرد (آن زمان تلویزیون در کار نبود). و این نطق تاریخی، حتماً بایستی در آرشیو رادیو موجود باشد



عرض کردم که، اعلیحضرت در مملکت نبودند و مسبوق نیستند! می فرمایید پدرم در مملکت تمرکز به وجود آورد. خُبه باید دید فایده و حاصل این تمرکز، و کوبیدن و تخته قابو کردن ایلات و عشایر، چه بود؟ لابد می فرمایید: «حفظ مملکت». مملکت که در خطر نبود؛ بلکه ملوک الطوائفی بود. دور تا دور مملکت ما را سران ایلات و قبایل و عشایر در اختیار داشتند؛ از شاهسونهای آذربایجان و شخصیهایی چون اقبال السلطنه ماکویی بگیرد تا آقایان کردها در کردستان و سران عشایر غیور سنجایی و کلهر در کرمانشاه و خوانین بختیاری و رؤسای قبایل بویراحمد و نیز ترکهای قشقایی و رئیس آنان مرحوم صولت الدوله قشقایی... و بیایید تا بلوچها و برسید به گیلان و میرزا کوچک خان و دیگران... اما کجا سراغ دارید که یکی از سران این قبایل و عشایر، یک سانتیمتر خاک مملکت را به بیگانه داده باشند. آنها عملاً مرزبانان کشور و پاسداران استقلال مملکت بودند! شاه، با تندی گفت: مگر پدر من داد؟! لنگرانی گفت: عرض می کنم شما در مملکت نبودید و مسبوق نیستید؛ بلکه پدر شما در چهار گوشه مملکت، قسمتهایی از خاک کشور را به بیگانگان بذل و بخشش کرد! شاه گفت: شما چه می فرمایید، آقای فروغی؟! لنگرانی گفت: بلکه حالا عرض می کنم پدر شما، با وساطت و حکمیت انگلستان، اختلافات مرزی ایران و ترکیه را برطرف کرد، منتها به این شکل که ارتفاعات آرارت را، که از نظر نظامی و سوق الجیشی خیلی مهم است، به ترکیه داد. نیز با حکمیت ترکیه، در شرق ایران با افغانها به مذاکره نشست و آن مقدر از اراضی بی را که تعدادی از رودخانه های فرعی هیرمند از طریق آن اراضی می آمد و به استان سیستان می ریخت و آن استان را مشروب می کرد، و در نتیجه این امر، سیستان (کشور نیمروز) انبار گندم ایران لقب گرفته بود، به افغانها واگذاشت و بر اثر آن منطقه سیستان خشک شد و سیستانی و بلوچستانی در زمان پدر شما، دیگر نان نداشت بخورد و علف خورد!

همچنین، باز به وساطت انگلستان، با عراق رفع اختلافات مرزی کرد، به این ترتیب که شط العرب (آروند رود) را تماماً به عراقها داد، به طوری که کشتیهای خود ما برای ورود به کارون باید به عراقها باج بدهند. علاوه بر همه اینها، پدر شما یک جنگ زرگری هم با خود انگلیسها راه انداخت و در حالیکه ۱۶ سال بیشتر از پایان مدت قرارداد نمانده بود و پس از آن نفت و تمام اموال و دارایی کمپانی و تشکیلات و تاهسیسات فتی آن ملک طلق ایران می شد، قرارداد را به مدت ۶۰ سال تمدید کرد. ۱۶ سال، زمانی نبود و ذلیلی نداشت که برای خاطر ۱۶ سال صبر کردن، مقدمانی را صورت دهیم که قرارداد ۶۰ سال دیگر تمدید شود! آن هم به هوای اینکه ۱۶ درصد می شود ۲۰ درصد! آن هم انگلستانی که چیزی به ما نمی داد.

اینکه فرمودید ارتش منظم تشکیل داد. بلکه، این همه جوانها در زمان پدرتان به خدمت نظام رفتند؛ به صورت ساده یا افسری، دانشکده را دیدند؛ خود دانشکده این همه افسرهای ثابت بیرون داد. آن همه اسلحه از چکسلواکی و آلمان و اینها خریدیم و آوردیم در انبارها چیدیم؛ آری، اما این همه ارتش، این همه تشکیلات نظامی، این همه اسلحه، از شما سوال می کنم، یک ساعت هم به درد پدر

رضاخان بد گفتند و از وی انتقاد کردند، سکوت کند و عکس العملی نشان ندهد و در مقام معارضه و جنگ با مخالفین پدرش برنیاید و دست به داغ و درفش نبرد. شاه از شنیدن این حرف، سخت عصبانی شد و گفت: آقای لنگرانی، پدرم را فراموش کنم؟! چرا فراموش کنم؟! پدر من به مملکت خدمت کرد، شما چه می گوید؟! لنگرانی به آرامی پاسخ داد: اعلیحضرت، در سنین صباوت برای ادامه تحصیل به فرنگ رفتند و در مملکت تشریف نداشتند که شاهد قضایا باشند و از وقوع بعضی مسائل بی اطلاعند. اما ما، اینجا بودیم و یک چیزهایی را مشاهده کردیم و طبیعی است که نمی توانیم آنها را ناگفته بگذاریم. اینکه من به شما عرض می کنم «پدرتان را فراموش کنید» برای تأمین همین مقصود جناب آقای فروغی و شماس، ما می خواهیم مخالفین از مخالفت خودشان صرف نظر کنند و در مسیر کمک به شما قرار گیرند. و این، تنها شرطش، همین است که هر هجومی نسبت به پدرتان می شود سکوت کنید و در مقام معارضه برنیایید.

شاه مجدداً گفت: من نمی فهمم؛ پدر من خدمت کرد، پدر من در مملکت تمرکز به وجود آورد، پدر من ارتش منظم تشکیل داد، راه آهن درست کرد، محصل به فرنگ فرستاد و فرهنگ را زنده کرد، پدر من...! سخن که به اینجا رسید، لنگرانی که گویی لازم می دید حریف را قدری گوشمالی دهد، پرده اجمال و ابهام را کنار زد و صریح و قاطع به پاسخگویی پرداخت:

● نسبت به شرایط گذشته هم نمی شود سکوت کرد! ملت ایران از گذشته رنج دیده و صدمه کشیده اند. مردم آزادبخواه و رجال وطنخواه. همگی. یا کشته شدند و یا در گوشه زندانها پوسیدند. از خفقان دوران بیست ساله، که ما نمی توانیم یاد نکنیم! برای رسیدن به هر توفیق اصلاحی، لزوماً بایستی گذشته مورد توجه و بررسی قرار گیرد. ببینیم چه کرده بودیم که وضع این طور شد؛ دیگر نکنیم!

خودتان خورد؟ مملکت را کار نداریم!
 آقای مراضی، که چهره شان از یادآوری خاطرات آن شب
 برافروخته شده بود، در اینجا گفت: آقا، لنگرانی بیداد می
 کرد! در مقابل منطق لنگرانی، هیچ کس قدرت ایستادگی
 نداشت. بین چه کرده؟ گفت: می گویند: این همه ارتش
 ما داریم، درست است؛ جوانها همه دو سال خدمت وظیفه
 کردند، این همه پول ارتش و اسلحه دادیم، اما می پرسیم
 این ارتش، یک ساعت به درد پدر شما خورد تا به درد
 مملکت بخورد؟! در حمله اخیر فقط یک اعلامیه دادید!
 واین، مقتضح ترین وضع ارتش یک نظام در دنیا می تواند
 باشد!

لنگرانی افزود: فرمودید پدرم محصل به فرنگ فرستاد.
 بله، فرستادند، ولی از بین تحصیلکردگان ایرانی در خارج،
 آنها که شرایط جدید صنعتی و علمی و اجتماعی دنیا را
 دیده و به فکر جبران عقب ماندگیهای کشور خود افتادند و
 در بازگشت به وطن خواستند در این زمینه اقداماتی بکنند
 و به تنویر افکار سیاسی و اجتماعی مردم بپردازند، همه را
 به بهانه کمونیسم و غیره دستگیر کردند و سپس یا کشتند
 یا در زندانها نگهداشتند (اشاره به قضیه ۵۳ نفر و...) و
 آنها که دنبال عیش و نوش و رقص فرنگیها و امثال آن
 رفتند، البته ماندند و به مقاماتی هم رسیدند، منکر نمی
 توان شد ولی با این گونه افراد، سطح فرهنگ مملکت نه
 تنها رشد نکرد، پایین هم آمد! جناب فروغی، خودشان
 فرهنگی هستند، استاد دانشگاه بوده اند و مسبقند. ایشان
 می دانند که یک دیپلمه عصر پدر شما سواد یک محصل
 کلاس شش ابتدایی قدیم را ندارد و حتی در قیاس با اوایل
 سلطنت خودش، که قراگزلو وزیر فرهنگ بود، فرهنگ و
 معارف تنزلی محسوس یافت.

لنگرانی در خلال بحث، گاه از فروغی نیز تصدیق می
 خواست و فروغی هم با سکوت و احياناً با تصدیق زبانی
 خویش، بر اظهارات لنگرانی مهر تائید می زد. در مجموع
 به نظر می رسید که فروغی از طرح این انتقادات چندان
 ناراضی نبوده و بی میل نیست که شاه قدری این حرفهای
 تند را بشنود تا بعداً به او بگوید که «قریان، دیدید مخالفین
 چه می گویند و دامنه خرابی اوضاع تا کجاست؟!» و در
 نتیجه بتواند تا حدودی جلو کارشکنیها و خُرده فرمایشات
 شاه را، برای پیشبرد مقاصد خویش، بگیرد و پسر رضاخان
 را مهار کند.

لنگرانی اضافه کرد: اعلیحضرت گفتند پدرشان راه آهن
 کشید! بله، ملت ایران پول قند و شکر را گرانتر پرداخت و با
 این پول، راه آهن کشیدیم، اما استفاده اشلیش را روس و
 انگلیس بردند! ایرانی یک مسافرت به شمال و جنوب
 رفت و یک مسافرت هم، مستلزم صرف این همه مخارج
 هنگفت و سرمایه گذاری سنگین نمی توانست باشد. راه
 آهنی به درد ایران می خورد و می خورد که آلمانها نقشه
 آن را کشیده بودند. آنها پیشنهاد داده بودند که یک شاخه
 راه آهن از بغداد و یک شاخه از اسلامبول به طرف غرب
 ایران بیاید و از این طریق، به جنوب غربی کشور ایران
 امتداد پیدا کند و از آنجا به پاکستان و هندوستان و شرق
 دور برود و مال التجاره اروپا را به جنوب آسیا، و بالعکس،
 انتقال دهد و گفته بودند که شما پس از کشیدن چنین خط
 آهنی در ایران، ظرف مدت یک سال، از حق العبور و

ترانزیتی که از کالاهای وارداتی اروپا - شرق دور خواهید
 گرفت می توانید تمام مخارج احداث این خط را جبران
 کنید و بقیه آن را تا ابد، صرف منافع و مصالح عمومی
 کشور خودتان نمایید. راه آهنی که در زمان پدران کشیده
 شد، بیشتر راه آن نظامی بی بود که به کار جنگ
 جهانگیر بخورد.

اینها بود ثمره و نتیجه اصلاحاتی که پدران در این کشور
 انجام داد، و در مقابل زندانها پر شد و رجال آزادیخواه
 محبوس و منزوی یا سر به نیست شدند! این است که مردم
 نمی توانند به وضع گذشته خود توجه نکنند و در نتیجه
 نمی توانند گله گذاری ننمایند. آدم وقتی درد دارد، نمی
 تواند آخ نگوید! این درد مملکت است. اعلیحضرت چطور
 می فرمایند که من نمی توانم پدرم را فراموش کنم؟! اگر
 اعلیحضرت نتوانند حب فرزندى خودشان را، برای حفظ
 مصالح کشور و حتی حفظ مقام و مصلحت و آبروی شخص
 خودشان، نادیده بگیرند، چگونه می توانند از مخالفین
 پدرشان توقع همراهی و کمک با خویش داشته باشند؟!
 آقای مراضی افزودند: حاصل مذاکرات آن شب، این بود
 که آقای فروغی متنی را نوشت و شاه یک دو جای آن را
 دستکاری کرد. سپس به لنگرانی داد و لنگرانی نیز دو سه
 جای آن را اصلاح نمود و نوشته مزبور، نهایتاً به صورت
 اولین نطق شاه درآمد که پس از رسیدن به سلطنت، در
 سال ۱۳۲۰ از رادیو ایراد کرد (آن زمان تلویزیون در کار
 نبود). و این نطق تاریخی، حتماً بایستی در آرشیو رادیو
 موجود باشد.^۶



پی نوشت

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج اول: خاطرات ارضه سابق حسین فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ دوم انتشارات اطلاعات، تهران-۱۳۷۰، ص ۶۵۲. و نیز ر.ک. صص ۱۵۵، ۱۵۶.
 ۲. مرحوم امام، در یکی از سخنرانیهای خود میان محمدرضای پیش از کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن، فرقی قائل شده و اشاره دارند که وی در جریان کودتای مزبور، محمدرضا شاه رفت و رضاشاه برگشت (کتابه از تشدید چشم گیر دیکتاتوری در وی پس از بروری در کودتا و قلع و قمع مخالفین).
 ۳. نقطه چین از خود آوانسیان است، وی می افزاید: «همین شاه که روزی اصرار داشت با نمایندگان حزب ما ملاقات کند و بگوید که او سوسیالیست است به ماها نملق بگویند و ما را به شام دعوت کند، اما همین که کمی قدرت به دستش رسید همین او بود که می خواست همه ما را قتل عام کند!» خاطرات اردشیر آوانسیان، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی نگاره، تهران ۱۳۷۶، صص ۴۷۴، ۴۷۶.
 ۴. همان، ص ۱۱۴.
 ۵. آقای مراضی توضیح دادند: برادرم علمی مراضی، زمان دکتر مصدق در اداره ثبت بودند و بعداً بازنشسته شدند و به دادگستری آمدند و مسوولیتی یافتند.
 ۶. ملک الشعرای بهار نیز، البته به سبک خویش - همین توصیه را در اوایل سلطنت محمدرضا به وی کرده بود. بهار می نویسد: به شاه عرض کردم: «شهریارا، اگر اعلی حضرت، شما پادشاهی باوفا باشید، بهتر از آن است که فرزندی باوفا باشید». این یک حقیقتی است که شاه ایران باید قضاوت کرد. پدر بزرگوار خود را به افکار عمومی بازگرداند و دخالتی در این امر نفرماید و تخت و تاج خود را که موهبتی است الهی، پاسیانی کند. زیرا بزرگان و حکیمان گفته اند: الملک عقیق و لا اعقاب بین الملوک. پادشاهی مادری ناز و نسلی ابتر است» تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱، صص ۲۳، ۲۴. مرحوم لنگرانی با بهار قضاها دارد که شرح آن را دفتری مستقل، لازم است. ع. منذر.
 ۷. پایان اظهارات آقای مراضی.
- در باب ملاقاتها و مذاکرات شاه با مرحوم لنگرانی در سالهای ۲۵، ۲۶ (که بعضاً بنا بر بسیار مهمی در جهت حفظ استقلال آن روز کشور از بوخ اشغالگران در برداشت) نکات جالب و شنیدنی بسیاری وجود دارد که نقل باره ی از آنها، گره گشایی برخی از مفاهمی تاریخی آن دوران است.
- آن ملاقاتها، در پی گرایش شدید شاه به امریکا و درگیری با مازنیان و ملیون، قطع شد و کار به جایی رسید که مرحوم لنگرانی نیز، به اتفاق شخصیهایی چون مرحوم شهید مطهری و حجة الاسلام والمسلمین فلسفی و... به جرم شرکت در قیام ۱۵ خرداد ۳۷ به زندان افتاد.

● همچنین، باز به وساطت
 انگلستان، با عراق رفع
 اختلافات مرزی کرد، به این
 ترتیب که شط العرب (اروند
 رود) را تماماً به عراقیها داد، به
 طوری که کشتیهای خود ما
 برای ورود به کارون باید به
 عراقیها باج بدهند. علاوه بر
 همه اینها، پدر شما یک جنگ
 زرگری هم با خود انگلیسها راه
 انداخت و در حالیکه ۱۶ سال
 بیشتر از پایان مدت قرارداد
 نمانده بود و پس از آن نفت و
 تمام اموال و دارایی کمپانی و
 تشکیلات و تاسیسات فنی آن
 ملک طلق ایران می شد،
 قرارداد را به مدت ۶۰ سال
 تمدید کرد

